

اصول جامع مدنی اسلامی از نگاه قرآن*

□ غلامرضا ابراهیمی مقدم^۱

چکیده

قرآن، به عنوان کانون اندیشه اسلامی، از یک سو، به نفی طاغوت در جامعه پرداخته و از سوی دیگر، اندیشه توحیدی را اساس دعوت انبیای الهی معرفی می‌کند. اصول بنیادین جامعه اسلامی باید برخاسته از قرآن باشد، اما آیا قرآن برای تحقق جامعه مطلوب، چارچوب مشخصی دارد؟ با بررسی موضوعات اساسی که قرآن درباره زندگی جمعی انسان‌ها دارد، اصول کلی جامعه اسلامی مطلوب به دست می‌آید. جامعه مطلوب قرآن، سه رکن اساسی دارد، رکن ولایت تکوینی الهی که بر سراسر عالم وجود گسترده است، رکن ولایت و هدایت تشریحی که از طریق هدایت انبیا و اوصیا، خطوط کلی سلبی و ایجابی حرکت اجتماعی مردم ترسیم می‌گردد و رکن ولایت مردم بر سرنوشت خود و بیان اینکه اراده مردم در تغییر مناسبات اجتماعی، نقش اساسی دارد. قرآن برای هر یک از این ارکان، اصول خدشه ناپذیر دارد. بر اساس تعالیم قرآن، اراده مؤمنان با تمسک به شریعت اسلامی، جامعه مدنی اسلامی را تحت ولایت الهی محقق می‌نماید. اصول جامعه اسلامی حکایت از تطابق شریعت و طبیعت دارد لذا جهان شمول و مبتنی بر فطرت و حقوق اولیه بشر است و نیازمندی دائمی بشر به این اصول را باز می‌نمایاند. در این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی به تبیین این اصول پرداخته شده تا مخاطب خود را با شاخص‌های اساسی ایجابی و سلبی جامعه اسلامی آشنا نماید.

واژگان کلیدی: جامعه قرآنی، جامعه اسلامی، ولایت الهی، تمدن اسلامی، حکومت اسلامی، ولایت مردم بر سونوشت خود.

مقدمه

منظور نگانده از اصول، شاخصه‌های کلی و بنیادی است که بیانگر جهان‌نگری، نظم اجتماعی و جهت حرکت جامعه می‌باشد. در واقع، هویت یک جامعه به لحاظ رفتار و گفتار و اندیشه به وسیله آنها تعیین می‌گردد.

جامعه مدنی، جامعه‌ای است که تدبیر امور جامعه و مناسبات میان افراد بر اساس ضوابط و مقررات تعیین شده، اصول و مبانی مشخص، مدون و روشن صورت می‌گیرد. مردم در تعیین سرنوشت اجتماعی خود مشارکت می‌کنند. «رکن» جامعه مدنی «اطاعت پذیری و انضباط مدنی است» (ابراهیم زاده آملی، ۱۳۷۷: ۶۹).

جامعه مدنی اسلامی، جامعه‌ای است که جهان‌نگری مردمان آن در باب انسان و جهان و نیز مبانی نظام حقوقی و مناسبات اجتماعی آن، بر پایه تعالیم قرآن و حاکمیت اسلام باشد. مردم در چنین جامعه‌ای به‌طور فردی یا جمعی به راهکارهای دینی باور دارند و داوری دین را در مورد رفتار و اعمال دینی‌شان می‌پذیرند. در واقع، نوعی دغدغه دینی در مردم وجود دارد که پیوسته رفتار و کردار و گفتار و اندیشه‌هایشان را با دین سنجیده، موزون و هماهنگ می‌سازند (واعظی، ۱۳۷۷: ۷۰).

هر مکتب فکری که برای سامان دهی حیات انسان، آرمان شهری را ترسیم می‌کند، دارای جهان‌نگری و چارچوب نظری مشخص است. این جهان‌نگری زمانی می‌تواند آرمان شهر خود را به وجود آورد که به همه ابعاد وجودی انسان و جامعه پرداخته باشد و نیازهای اساسی اعم از ثابت و متغیر بشر را در رأس برنامه‌های خود قرار دهد. تفکر اسلامی هم از این قاعده، مستثنی نیست. اسلام برای آرمان شهر خود اصول جهان شمولی دارد که فراتر از حصار مکان و محدودیت زمان است. به بیان دیگر، در همه اعصار و امصار پاسخ‌گوی نیازهای انسان است.

وجه تمایز جامعه اسلامی از غیر اسلامی در این است که اسلام سعادت هر دو سرای دنیا و آخرت را هدف آرمان شهر خود قرار می‌دهد و محور همه فعالیت‌های

انسان و قوانین موضوعه را رضایت الهی می‌داند اما در جامعه غیر اسلامی، صرفاً سعادت دنیوی تعقیب می‌گردد و محور تمام برنامه‌ها رفاه و خوشی انسان در همین دنیا است (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۲۷-۲۳ و ۴۱).

کانون اندیشه اسلامی قرآن کریم است. برای فهم اصول و مبانی آرمان شهر اسلامی باید به این کتاب آسمانی مراجعه نمود. قرآن تصریح می‌کند که همه اعمال انسان بدون کم و کاست محاسبه خواهد شد (زلزله/۷ و ۸). از یک سو، مؤمنین را از پذیرش حکومت طاغوتی و کفار و احکام غیر الهی به شدت نهی می‌کند^۱ (مائده/۴ و ابراهیم/۱؛ عنکبوت/۴۱؛ ممتحنه/۱؛ انعام/۵۷؛ یوسف/۴۰ و ۵۷؛ نحل/۳۶) از سوی دیگر، آنان را به اطاعت از انبیا و ائمه هدا دعوت می‌کند (آل عمران/۳۳ و ۱۳۲؛ نساء/۵۹؛ مائده/۹۲؛ انفال/۲۰ و ۴۶؛ نور/۵۴؛ محمد/۳۳) و به مستضعفین وعده می‌دهد که آنان را حاکمان و وارثان زمین قرار خواهد داد.^۲

بر این اساس، این سؤال مطرح است که آیا قرآن برای زندگی اجتماعی و ساخت یک جامعه مدنی اسلامی اصول و ارزش‌های مشخصی دارد؟ با بررسی آیات متعدد قرآن کریم، ارکان نظام اجتماعی اسلام تحت سه رکن کلی یافته شده است. رکن اول که رأس هرم جامعه اسلامی را تشکیل می‌دهد، ولایت الله و در طول آن ولایت انبیا و ائمه هدی قرار دارد. رکن دوم، راه و نقشه راه است، به تعبیر دیگر تعیین مبدأ و پایان حرکت و چگونگی طی نمودن این مسافت است که در قالب تعالیم اسلام از طرف خدای متعال بیان شده است. رکن سوم، نقش آفرینی اراده مردم در تحقق آرمان شهر اسلامی است. خدای متعال حیات طیبه را از مجرای اختیار و آزادی انسان‌ها رقم می‌زند. اگر مردم با اختیار خود به رهبری خداوند متعال و رسولان الهی ایمان نیاورند و از آنها تبعیت نکنند؛ آرمان شهر اسلامی محقق نمی‌گردد.

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ ای اهل ایمان! آنان را که دین شما را به مسخره گرفته‌اند، چه از اهل کتاب و چه از کافران، سرپرستان و دوستان خود مگیرید و اگر مؤمن هستید از خدا پروا کنید. مائده/۵۷.

۲. ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ قصص/۵.

برای ایجاد آرمان شهر اسلامی، هم ایمان دینی که در فکر و زندگی مردم نقش آفرین باشد، لازم است و هم حضور با اراده و آگاه مردم مؤمن در عرصه اجتماع و تصمیم‌گیری‌های مهم اجتماعی. به بیان دیگر، همان‌طور که صبغه اسلامی و ایمانی باید سراسر زندگی مردم را پوشاند، همین‌طور حضور مردم در همه صحنه‌های اجتماعی هم باید حقیقی و در عین حال مسئولانه باشد، در چنین تعاملی است که ولایت و اسلامیت با جمهوریت تعارض پیدا نمی‌کند. حکومت اسلامی یا حاکم اسلامی رسالتی جز این ندارد که تمام ابعاد حیات اجتماعی شهروندان را در جهت تحکیم ارتباط مردم و خدای متعال به کار گیرد.

سه رکن بنیادین آرمان شهر اسلامی، چنان در هم تنیده هستند که هر یک بدون دیگری نمی‌تواند جامعه آرمانی اسلامی را تحقق ببخشد. آغاز و انجام در جامعه آرمانی اسلام، خداست و مردم با نقشه راهی که دین ترسیم کرده و راهنمایی انبیا، ائمه و نایبان عام آنان که مجتهدین آگاه به زمان و اهل تقوا و عدالت هستند، این مسیر را طی می‌کنند، بنابراین تنها در صورت همراهی این سه رکن، جامعه مطلوب اسلامی محقق می‌گردد.

ضرورت و اهمیت این پژوهش در آن است که در قرن حاضر بیش از هر زمان دیگری بر مسلمانان لازم است که تعالیم قرآن را بدانند. برخی استراتژیست‌های غرب، بزرگ‌ترین چالش جهانی و مهم‌ترین گسل تمدنی آینده را جنگ فکری و فرهنگی بین تمدن‌ها به‌ویژه تمدن اسلام و غرب می‌دانند (ر.ک. هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۴۵-۶۵). اگر این اندیشه درست باشد (به‌نظر می‌رسد درست است) لازم است اصول و چارچوب نظری جامعه اسلامی بر اساس آیات قرآن برای نسل جوان تبیین گردد تا در جنگ فکری میان تمدن‌ها، هویت متمایز خود را باز شناسد زیرا دین، مهم‌ترین پایه‌گذار جامعه مدنی است.

از اوایل سال ۱۳۷۰ ش، مقالات مختلفی در مطبوعات کشور درباره «جامعه مدنی» منتشر شده است، البته در طول دهه هفتاد درک مشترکی از مفهوم جامعه مدنی وجود نداشت و هر کس به فراخور تصور خود، آنچه را که مطلوب می‌دانست تحت این عنوان مطرح می‌کرد (جوان آراسته، ۱۳۸۶: ۲۸۵). آثار مختلفی که در زمینه جامعه

مدنی نوشته شده را می‌توان بر دو دسته کلی غرب‌گرایانه و اسلام‌گرایانه تقسیم کرد. اغلب افرادی که به حکومت دینی اعتقاد ندارند، جامعه‌ای را مدنی می‌دانند که تمام مناسبات و ضوابط و مقررات آن برخاسته از عرف و قرارداد شهروندی باشد. اما در مقابل آن افرادی که به حکومت دینی معتقدند مفهوم «جامعه مدنی» را در قالب مفاهیم، مقولات و اصول تعالیم اسلام تبیین می‌نمایند. مانند فصلنامه «حکومت اسلامی» وابسته به مجلس خبرگان رهبری و نیز کتاب‌هایی مانند «جامعه مدنی، جامعه دینی» نوشته احمد واعظی؛ «بررسی تطبیقی جامعه اسلامی و جامعه مدنی» نوشته محمد خطیبی کوشکک؛ «مبانی حکومت اسلامی»، نوشته جوان آراسته. وجه تمایز این پژوهش با سایر آثار پژوهشی در مدل تحلیلی و ارائه چارچوب منسجم از اصول جامعه مدنی اسلامی بر پایه مستندات قرآنی است.

روش پژوهش این مقاله، کتابخانه‌ای و مدل توصیفی تحلیلی اصول و مبانی جامعه اسلامی مستند به آیات قرآن است.

۱- رکن ولایت و حاکمیت الهی

۱-۱- اصل خداباوری و توحید

هیچ تمدنی بدون جهان‌نگری کلان و موضع خاص درباره انسان و جهان وجود ندارد. تفاوت‌هایی که بین مردم در سبک زندگی و استقرار نظام‌های حقوقی و سیاسی وجود دارد، از اختلاف نگرش آنها درباره هستی و انسان، نشأت می‌گیرد. به تعبیر استاد مطهری «نوع برداشت و طرز تفکری که یک مکتب درباره جهان و هستی عرضه می‌دارد، زیرساز و تکیه‌گاه فکری آن مکتب به شمار می‌رود» (مطهری، ۱۳۸۵: ۷۷/۲). چارچوب نگرش اسلامی به جهان از منظر اصل توحید آن به این شرح است:

خدا خالق همه چیز است ﴿ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ﴾ (انعام/۱۰۲؛ و، رعد/۱۶؛ فرقان/۲؛ زمر/۶۲؛ غافر/۶۲) جامع همه کمالات و میرا از همه نواقص است (اعراف/۱۸۰) حکومت مطلق بر جهان فقط از آن اوست (غافر/۱۶). سراسر هستی،

در وجود و کمالات وجودی خود، عین وابستگی و نیاز به خدا هستند و او مطلقاً از همه موجودات بی نیاز است. ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾ (اخلاص/۲). (فاطر/۱۵؛ محمد/۳۸). در سراسر عالم هستی، فقط وجود خدا جاودانه است (رحمن/۲۶؛ قصص/۸۸؛ نحل/۹۶؛ فرقان/۵۸؛ رحمن/۲۷). نه از کسی زاده شده و به وجود آمده و نه کسی از او زاده شده است (اسراء/۱۱۱؛ انعام/۱۰۱؛ اخلاص/۳). نه در خلقت و مالکیت و تدبیر جهان شریک دارد و نه ذات او شبیه و همتای کسی است (جاثیه/۲۷؛ اسراء/۱۱۱؛ شوری/۱۱؛ اخلاص/۱ و ۴). نه مکان و جهت خاص دارد و نه در قالب زمان قرار می‌گیرد، در هر جایی و به هر جهتی و در هر زمانی می‌توان با او ارتباط برقرار کرد (بقره/۱۱۵). از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است، بلکه بین انسان و قلبش قرار دارد و نسبت به آنچه در درونی‌ترین لایه‌های وجودی انسان می‌گذرد، آگاه‌تر است ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ (انفال/۲۴؛ ق/۱۶) عالم به همه چیز (بقره/۲۹؛ مائده/۹۷؛ یونس/۶۱؛ توبه/۱۰۵؛ سبأ/۳؛ حدید/۳؛ طه/۷؛ بروج/۹؛ مجادله/۶) حکیم (انعام/۱۲۸؛ حجرات/۸؛ ممتحنه/۱۰)، قادر مطلق است (بقره/۲۰؛ آل عمران/۲۹ و ۱۲۰؛ مائده/۱۷؛ انفال/۴۷؛ فصلت/۵۴؛ حشر/۶؛ انعام/۱۸ و ۶)، شنونده و بیننده است (حج/۶۱؛ لقمان/۲۸؛ مجادله/۱) هر آنچه در جهان رخ می‌دهد طبق سنت‌های قطعی و تغییر ناپذیر الهی است (نساء/۲۶؛ آل عمران/۱۳۷؛ فاطر/۴۳؛ غافر/۸۵) سراسر عالم هستی تسلیم خداست و با گردش منظم خود هر لحظه تسبیح‌گوی خالق خویش هستند (آل عمران/۸۳؛ اسراء/۴۴؛ نور/۴۱؛ حشر/۱ و ۲۴؛ حدید/۱؛ صف/۱؛ رعد/۱۵؛ جمعه/۱؛ تغابن/۱؛ جاثیه/۳). جهان از خدا نشأت گرفته و سرانجام در سیر تکاملی خود بسوی او باز می‌گردد. (بقره/۱۵۶؛ شوری/۵۳؛ هود/۳).

خدا رازق حقیقی جهانیان است (شعراء/۷۹؛ یونس/۳۱؛ نمل/۶۴؛ سبأ/۲۴؛ فاطر/۳؛ ملک/۲۱) و سرچشمه همه خیرات است (شعراء/۸۴-۷۸؛ کهف/۹۸؛ نمل/۴۰) شفا دهنده بیماران و اجابت کننده دعا و پاسخ دهنده به درخواست مضطربین است (شعراء/۸۰؛ غافر/۶۰؛ نمل/۶۲) عبودیت مختص خدا است و کسی جز او شایسته پرستش نیست (هود/۲ و ۲۶ و ۸۴) نباید کسی را شریک خداوند قرار داد (نور/۵۵؛ نساء/۳۶؛ لقمان/۱۳؛ حج/۲۶) و شرک به خدا از هر گناهی بزرگ‌تر است (نساء/۴۸ و ۱۱۶؛ مائده/۷۲؛ لقمان/۱۳).

۱-۲- اصل نبوت

خدای متعال، برای هدایت انسان‌ها و آگاه کردن آنان نسبت به سعادت و شقاوت حقیقی، پیامبرانی را مبعوث کرده است (آل عمران/۱۶۴؛ نحل/۳۶؛ جمعه/۲؛ توبه/۳۳) راه و پیام انبیا را صراط مستقیم نامیده (مؤمنون/۷۳؛ شوری/۵۲؛ زخرف/۴۳) و آنان را به عنوان الگو برای همه انسان‌ها معرفی کرده است (ممتحنه/۴ و ۶؛ احزاب/۲۱) بر همه انسان‌ها ایمان به مکتب فکری پیامبران و اطاعت از آنان را لازم نموده است (آل عمران/۳۲ و ۱۳۲؛ نساء/۵۹ و ۸۰؛ مائده/۹۲؛ انفال/۲۰؛ نور/۵۴؛ محمد/۳۳؛ تغابن/۱۲) انبیا نیز برای دعوت مردم به توحید تا پای جان مایه گذاشتند (بقره/۶۱؛ آل عمران/۱۲ و ۱۸۱).

اساسی‌ترین رسالت انبیای الهی، دعوت مردم به توحید است (آل عمران/۵۱؛ اعراف/۵۹، ۶۵ و ۷۳ و ۸۵؛ هود/۵۰ و ۶۱ و ۸۴؛ مؤمنون/۲۳ و ۳۲؛ نمل/۴۵؛ زخرف/۱۴؛ احزاب/۴۵؛ مریم/۳۱؛ عنکبوت/۱۶ و ۳۶؛ نوح/۳؛ نحل/۳۶). انبیا آمده‌اند تا مدار معرفت و منظومه زندگی انسان‌ها را در کانون توحید قرار دهند. در عالم تشریح و قانون گذاری و اطاعت از قانون نیز همچون عالم تکوین، فقط امر و نهی الهی را حاکم نمایند (مائده/۴۴ و ۴۵ و ۴۷ و ۵۰؛ آل عمران/۷۹). «بنابراین، هرگونه ترتیب و تنظیم حقوقی و اجتماعی برای بشر باید با روح خداجویی وی سازگاری کامل داشته باشد» (جوادی‌آملی، ۱۳۷۵: ۱۶۳).

اسلام، مروج معارف ناب توحیدی است، همه معارف اسلامی، اعم از عقائد، احکام اخلاقی و تکالیف شرعی بر اصل توحید بنا شده است به گونه‌ای که اگر توحید اسلام را تحلیل نماییم به یک یک احکام فرعی آن می‌رسیم و اگر احکام فرعی آن را ترکیب کنیم و اخلاق و اعمال اسلامی از درجه نازل خود بالا روند، به توحید می‌رسیم (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۲/۲۱۰؛ و، ۱۳۸۲: ۴۲).

اما بزرگترین مانع تحقق اهداف انبیا در طول تاریخ چهار گروه بودند: حاکمان طاغوتی و ائمه کفر (اعراف/۱۰۴ و ۱۴۱؛ نساء/۷۶؛ یونس/۷۵)؛ مترفین و ثروتمندان (عنکبوت/۳۹؛ غافر/۲۴؛ زخرف/۲۳؛ یونس/۸۸؛ سبأ/۳۴؛ قصص/۷۶؛ کهف/۳۵) دانشمندان دنیا طلب (توبه/۳۱؛ طه/۸۵ و ۹۶) و همج‌الرعا، یعنی کسانی که برای منافع زودگذر دنیوی از اصحاب قدرت و ثروت پیروی می‌کنند. و آنچه را که آنان می‌گفتند، اینها اجرا می‌کردند (ابراهیم/۲۱؛ قصص/۴؛ هود/۹۷؛ سبأ/۳۴؛ احزاب/۶۷).

قرآن کریم بر پایه خصائص رهبران جامعه، تقابل دوگانه‌ای را به تصویر می‌کشد که در یک سو جامعه طاغوتی به رهبری ائمه کفر و در سوی دیگر جامعه توحیدی به رهبری انبیا قرار دارد (توبه/۱۲؛ انبیاء/۷۳؛ مؤمنون/۳۳؛ قصص/۴۱؛ هود/۹۶ و ۹۷؛ زخرف/۴۶؛ سجده/۲۴؛ بقره/۲۵۷؛ نساء/۵۱ و ۷۶؛ مائده/۱۰؛ نحل/۳۶؛ زمر/۱۷).

قرآن علاوه بر ذکر برخی رهبران طاغوتی، شاخص‌های تفکر طاغوتی را هم برای ما بیان کرده است، خدا ستیزی و خود را به جای خدا قراردادن و مردم را به‌سوی خود خواندن (قصص/۳۸؛ نازعات/۲۴) دور کردن مردم از بندگی خدا و احکام و دستورات الهی (انفال/۵۴؛ مائده/۵۰؛ طه/۷۹؛ یونس/۳۲ و ۸۸؛ نازعات/۱۷؛ کهف/۱۰۲؛ غافر/۳۷) خود را بر خلاف واقع، خیرخواه مردم معرفی کردن (طه/۶۳؛ غافر/۲۶) ترویج مادی‌گرایی و موجود را با محسوس یکی دانستن (غافر/۳۶-۳۷؛ قصص/۳۸؛ زخرف/۵۲-۵۱) به بندگی و بردگی کشیدن و ظلم و ستم نمودن بر مردم (شعراء/۲۲؛ مؤمنون/۴۷؛ طه/۷۱؛ غافر/۲۹) ارتباط خود را با شهروندان بر اساس داد و ستد مادی تنظیم کردن (اعراف/۱۱۳) تفاخر به مال و ثروت و قدرت (زخرف/۵۳-۵۱؛ قصص/۷۹) استکبار در برابر حق (یونس/۷۵ و ۷۶؛ مؤمنون/۴۶؛ عنکبوت/۳۹؛ مؤمنون/۴۶؛ قصص/۳۹؛ دخان/۳۱) سلطه طلبی (اعراف/۱۲۴؛ شعراء/۲۹؛ طه/۶۴؛ یونس/۸۳) ایجاد تفرقه بین مردم (قصص/۴) ایجاد فقر و به استضعاف کشیدن افراد در جامعه (قصص/۴) پیروی از خدایان موهوم و خود ساخته (اعراف/۱۲۷)؛ یوسف/۴۰) خود برتر بینی بر اساس معادلات مادی (اعراف/۱۲؛ ص/۷۶؛ مؤمنون/۴۶) انحصار طلبی و تمامیت خواهی از لحاظ اندیشه و عقیده و سلب آزادی‌های مدنی از شهروندان و اهل گفتگو نبودن (اعراف/۱۲۳ و ۱۲۴؛ یونس/۸۳؛ قصص/۳۸؛ طه/۷۱؛ نازعات/۲۴؛ غافر/۲۹؛ شعراء/۲۹ و ۴۹) افساد در جامعه و تقدیم اراذل بر افاضل (طه/۲۴ و ۴۳؛ نازعات/۱۷؛ نمل/۳۴؛ روم/۱۰) تنها بخشی از ویژگی‌های آنها است.

در منطق حکومت‌های طاغوتی رعیت و مردم عباد السلطان هستند (مؤمنون/۴۷) و به جای اینکه حقیقت را به مردم بگویند، از هر ابزاری برای فریب مردم استفاده می‌کنند (غافر/۲۶؛ طه/۶۰ و ۶۳) و با تحقیر و تخفیف، آنان را به اطاعت خود در می‌آورند (زخرف/۵۴؛ هود/۲۷) اموال رعیت را ظالمانه تصاحب می‌نمایند (کهف/۷۹) حتی جان و ناموس مردم هم از دست آنها در امان نیست (اعراف/۱۴۱؛ ابراهیم/۶).

قرآن شاخص‌های حکومت‌های الهی و رهبران توحیدی را هم بیان کرده است. انبیا بارزترین رهبران الهی هستند که برخی از شاخصه‌های مدیریتی آنان را ذکر می‌کنیم. انبیا مردم را به ولایت الهی دعوت می‌کردند (آل عمران/۷۹؛ بقره/۱۰۷ و ۲۵۷؛ مائده/۵۵ و ۵۶؛ انعام/۱۴؛ اعراف/۳ و ۱۶؛ کهف/۴۴؛ سجده/۴؛ فصلت/۳۱؛ شوری/۹). از پذیرش ولایت شیطان و کفار نهی می‌نمودند (آل عمران/۲۸؛ نساء/۸۹، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۴؛ توبه/۲۳؛ مائده/۵۱، ۵۷، ۸۰، ۸۱؛ اعراف/۲۷ و ۳۰؛ هود/۱۱۳؛ رعد/۶۳؛ نحل/۱۰۰؛ کهف/۵۰ و ۱۰۲؛ عنکبوت/۴۱؛ ممتحنه/۱) مردم را به گفتگوی علمی، بصیرت، تعقل و انتخاب آگاهانه دعوت می‌کردند (یوسف/۱۰۸ و ۱۰۹؛ بقره/۱۷۱ و ۲۴۲؛ نحل/۱۲۵؛ انفال/۲۲؛ انعام/۳۲؛ هود/۵۱؛ انبیا/۶۷) بین مردم بر محور توحید وحدت ایجاد می‌نمودند (آل عمران/۶۴ و ۱۰۳) مردم را به رهایی از زیر یوغ بندگی قدرت‌ها دعوت می‌کردند (اعراف/۱۰۵؛ آل عمران/۶۴؛ شعراء/۱۷؛ طه/۴۷؛ دخان/۱۸)، احکام و دستورات خداوند را در همه شؤون جامعه اجرایی می‌کردند (نساء/۱۰۵؛ حج/۴۱؛ ص/۲۶) وضع قوانین را صرفاً در چارچوب دستورات الهی مجاز می‌دانستند (انعام/۵۷) مردم را به رهایی از اسارت هوای نفس و اصلاح خود و جامعه دعوت می‌نمودند (هود/۸۸؛ کهف/۲۸؛ فرقان/۴۳؛ قصص/۵۰؛ جاثیه/۲۳).

در جامعه مدنی اسلامی، مردم عبادالله هستند^۱، همان طور که آزادی اندیشه دارند، از آزادی عقیده و حقوق شهروندی نیز برخوردارند (شوری/۱۵) رابطه حاکم با مردم بر اساس رأفت، محبت و احترام است (نساء/۹؛ طه/۴۴؛ احزاب/۷۰) حاکم الهی در تدبیر امور جامعه از باب تکریم خرد جمعی و احترام به شهروندان با مردم مشورت می‌کند (آل عمران/۱۵۹؛ شوری/۳۸) مردم در هر سطحی که باشند جان و مال و آبرویشان محترم است (کهف/۷۹ و ۸۲؛ هود/۳۰-۲۹).

به دلیل چنین تمایزی است که اطاعت از انبیا و ائمه هدی لازم است (نساء/۵۹).

۱-۳- اصل امامت و رهبری امت

خدای متعال کانون ولایت و حکومت، هدایت و رهبری در جامعه توحیدی است (انعام/۵۷؛ یوسف/۶۷) و انبیا به عنوان خلیفه خدا، سگان دار هدایت جامعه در مسیر اراده

۱. ﴿أَنْ أَدْعُوا إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ إِنَّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴾ دخان/۱۸.

الهی هستند (آل عمران/۳۲ و ۱۳۲؛ نساء/۶۴؛ انعام/۸۹؛ مائده/۹۲؛ طه/۹۰؛ نور/۵۴؛ انفال/۲۰؛ ص/۲۶) پس از انبیا، جانشینان صالح منصوب از طرف خداوند هدایت جامعه را بر عهده دارند (اعراف/۱۴۲؛ طه/۲۹؛ بقره/۱۲۴؛ مائده/۵۵؛ نساء/۵۹).

قرآن کریم رهبران جامعه را به ائمه کفر و ضلالت (توبه/۱۲؛ قصص/۴۱) و ائمه ایمان و هدایت (بقره/۱۲۴؛ سجده/۲۴؛ قصص/۵؛ انبیا/۷۳؛ فرقان/۷۴) تقسیم می‌کند. ائمه کفر کسانی‌اند که انسان‌ها را از توحید دور می‌کنند، اما ائمه هدایت، کسانی‌اند که هادی مردم به توحید هستند.

بعد از ائمه معصومین علیهم‌السلام عالمان دین و فقها متولی امور مسلمانان هستند. چون عالمان ربانی در برابر دستورات الهی خاشع هستند (فاطر/۲۸) و خدای متعال عالمان ربانی را بر دیگران برتری داده است (مجادله/۱۱) حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید: خداوند از عالمان تعهد گرفته است که در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان ساکت نشینند (انصاریان، ۱۳۷۸؛ خ/۳). بر اساس این سخن حضرت امیر علیه‌السلام باید مردم به رهبری علما، حکومت اسلامی تشکیل دهند تا بتوانند جلوی ظلم پرخوران را بگیرند و داد گرسنگان مظلوم را بستانند. براساس روایات متعدد، در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) فقها و مجتهدان آگاه، عادل و با تقوا نایبان عام امام معصوم علیه‌السلام هستند و وظیفه رهبری و تدبیر جامعه اسلامی را بر عهده دارند (ر.ک. حرعاملی، ۱۴۰۹؛ ۱۴۰/۲۷؛ طبرسی، ۱۴۰۳؛ ۴۵۸/۲؛ طوسی، ۱۴۱۱؛ ۴۵۲؛ ابن‌شعبه حرانی، ۱۴۰۴؛ ۲۳۸). امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «آگاه‌ترین مردم به احکام الهی شایسته‌ترین آنها برای حکومت است» (انصاریان، ۱۳۷۸؛ خ/۱۷۲).

بر اساس نظر مشهور فقهای امامیه، ولایت جامعه در عصر غیبت بر عهده فقهای عادل است. از نظر شیخ مفید «در صورت نبود سلطان عادل، یعنی امام معصوم علیه‌السلام فقهای عادل، فاضل، صاحب نظر و خردمند ولایت آنچه را که بر عهده سلطان عادل است، بر عهده دارند و اجرای حدود الهی در زمان غیبت، بر عهده فقها است» (مفید، ۱۴۱۰؛ ۶۷۵ و ۸۱۰). ملا احمد نراقی می‌فرماید: «بر آنچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام معصوم علیه‌السلام ولایت دارند، فقیه نیز ولایت دارد، مگر موارد خاصی که استثنا شده است» (نراقی، ۱۴۰۸؛ ۱۸۷). صاحب جواهر در حوزه مسائل اجتماعی، حدود و اختیارات ولی فقیه را

همان حدود و اختیارات امام معصوم علیه السلام می‌داند. ایشان تأکید می‌کنند که اگر فقها نیابت عامه از ائمه معصومین علیهم السلام را نداشته باشند تمام امور مربوط به شیعه تعطیل می‌گردد و هر کس منکر ولایت فقیه است، طعم فقه را نچشیده و معنای سخنان ائمه را نفهمیده است (نجفی، ۱۳۶۵: ۱۶/۱۷۸ و ۲۱/۳۷۹). امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرماید: «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت» (خمینی، ۱۳۸۸: ۹).

از دیدگاه فلاسفه اسلامی نیز علم و فضائل اخلاقی دو ویژگی لازم برای حاکم اسلامی است. فارابی می‌گوید: «زمانی که یکی از پیشوایان حقیقی نباشد و کسی هم که در همه احوال مماثل و همانند آنان باشد، جانشین نگردد؛ در این هنگام نیاز به «علم فقه» پیدا می‌شود تا فقیه جانشین او گردد و سنت‌های رئیس اول و رئیس مماثل را به مدد اصول کلی که او وضع نموده، بیان نماید» (فارابی، ۱۹۸۶: ۵۰). ملاصدرا در عصر انقطاع وحی و پایان عصر حضور ائمه علیهم السلام، مجتهدین را رهبر دینی و سیاسی برای هدایت امت می‌داند و با استناد به آیه ۴۳ سوره نحل، آنهایی را که به احکام الهی علم ندارند، مکلف می‌داند که از مجتهدین پرسند و آنان را به رهبری جامعه بپذیرند (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۳۷۷). بنابراین، رهبر جامعه مدنی اسلامی، باید صاحب فضائل اخلاقی و علمی باشد.

۴-۱- اصل آخرات گرایی یا هدف‌داری خلقت

یکی از باورهای بنیادی آرمان شهر اسلامی، عقیده به عالم آخرت است. در بسیاری از آیات قرآن، اعتقاد به عالم آخرت به عنوان یکی از ارکان دعوت انبیا ذکر شده است.

قرآن با علم به سرشت منفعت طلبی انسان، آنها را به خیری دعوت می‌کند که جاودانه است (قصص/۶۰)، اگر اعتقاد به معاد در بین مردم نباشد، هیچ سبب اساسی دیگری نیست که بشر را از پیروی هوای نفس باز دارد و وادار سازد به اینکه از لذت و بهره‌های طبیعی نفس صرف نظر کند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴/۱۷۵).

در جهان‌نگری اسلامی، صنعت، معماری، هنر، دانش، حکومت، رفاه و همه مظاهر قدرت و ثروت ارزش‌ابزاری دارند، یعنی ارزش آنها در گرو این است که به سعادت انسان در «حیات ابدی» کمک نماید. از دیدگاه اسلام بین حیات دنیوی و حیات اخروی ارتباطی از نوع رابطه علت با معلول و سبب با مسبب وجود دارد. سعادت و شقاوت در زندگی اخروی نتیجه عینی اعمال نیک و بد خود انسان در حیات دنیا است (بقره/۱۱۰؛ آل عمران/۳۰؛ اسراء/۷۲؛ طه/۱۲۶-۱۲۴؛ زلزال/۷ و ۸).

قرآن ارتباط بین دنیا و آخرت را به چهار گونه بیان کرده است در گونه اول افرادی هستند که سعادت اخروی آنها با سعادت دنیوی‌شان جمع شده است (بقره/۲۰۱؛ اعراف/۳۲ و ۱۵۶؛ نحل/۱۲۲؛ عنکبوت/۲۷)؛ در گونه دوم افرادی را ذکر می‌کند که در هر دو سرا به شقاوت رسیده‌اند (بقره/۲۱۷؛ حج/۱۱)؛ گونه سوم کسانی هستند که در دنیا از نعمات دنیوی برخوردارند اما در عالم آخرت تهی دست هستند (کهف/۳۵ و ۳۶؛ احقاف/۲۰؛ مدثر/۱۱ تا ۱۷) و گروه چهارم افرادی هستند که مال خود را در راه خدا از دست داده‌اند و در دنیا تمکن مالی ندارند اما در عالم آخرت جزء رستگاران هستند (حشر/۸ و ۹).

دنیا در تعبیر آیات قرآن دو مصداق یا دو چهره متفاوت دارد. در چهره اول، از واژه دنیا نشئه طبیعت و به تعبیر دیگر زمین و آسمان، خورشید و ماه، آب و خاک، کوه و دریا، صحرا و جنگل، حیوانات و گیاهان، ستارگان و همه آنچه در عالم فیزیک و ماده نمود طبیعی دارد، اراده شده است. این چهره از دنیا چهره مرآتی و غیر مستقل است که در مسیر سعادت حقیقی و اخروی، انسان را به خدا رهنمون می‌گردد (یوسف/۱۰۱؛ قصص/۷۷) و نه تنها مذموم نیست، بلکه مظاهر آن به عنوان آیات و نشانه‌های الهی که انسان‌ها را به سوی خدا و سعادت حقیقی دعوت می‌نماید، معرفی گردیده است (فصلت/۱۲؛ ملک/۵؛ اعراف/۳۲؛ انبیاء/۷۹؛ نمل/۱۵ و ۱۹ و ۳۶؛ یوسف/۱۰۱).

دنیا در این چهره، مخلوق خدا است (بقره/۱۱۷؛ یوسف/۱۰۱؛ فرقان/۵۹؛ روم/۲۲؛ سجده/۴) به حق و عدل آفریده شده است (ابراهیم/۱۹؛ نحل/۳؛ حجر/۸۵؛ عنکبوت/۴۴؛ روم/۸؛ زمر/۵؛ احقاف/۳) همه چیز در این دنیا معنادار و حکیمانه است (آل عمران/۱۹۱؛ ص/۲۷؛ انبیاء/۱۶؛ دخان/۳۸) کتاب خداشناسی است (بقره/۱۶۴؛ آل عمران/۱۹۰ و ۱۹۱) همه

موجودات در این دنیا به تسبیح و تنزیه خدا می‌پردازند (اسراء/۴۴؛ نحل/۴۹؛ حج/۱۸؛ نور/۴۱؛ رعد/۱۵) چهره ظاهری و ملکوتی دنیا در این نگاه از یکدیگر متمایزند (انعام/۷۵؛ اعراف/۱۸۵؛ نحل/۷۷؛ هود/۱۲۳) و در قرآن از این دنیا به بزرگی یاد شده است (اعراف/۳۲).

در چهره دوم، مقصود از دنیا، نشئه طبیعت و زمین و آسمان نیست، بلکه آن چهره‌ای از عالم طبیعت است که در نظر انسان، مستقل و بدون ارتباط با خدا و پیوند آن با عالم آخرت، مورد توجه قرار می‌گیرد. دنیا با این نگاه منشأ و مصداق هواهای نفسانی، تفاخر و تکاثر اموال، غفلت و دوری از خدا و هر آن چیزی است که موجب دل مشغولی انسان می‌گردد و او را از یاد خدا غافل می‌نماید. دنیایی که در بسیاری از آیات قرآن کریم نکوهش گردیده همین چهره استقلال‌لی آن است (بقره/۲۱۲؛ آل عمران/۱۴؛ توبه/۳۸؛ هود/۱۵؛ انعام/۳۲ و ۷۰؛ رعد/۲۶؛ یونس/۷؛ ابراهیم/۳؛ نحل/۱۰۷؛ کهف/۲۸ و ۴۶ و ۱۰۴؛ طه/۱۳۱؛ جائیه/۲۴ و ۳۵؛ محمد/۱۲ و ۳۶؛ احقاف/۲۰؛ نجم/۲۹؛ حدید/۲۰؛ نساء/۷۴؛ مومنون/۳۳؛ قصص/۷۹؛ عنکبوت/۶۴).

دنیا در این چهره، جز فساد و ویرانی ثمری ندارد (مؤمنون/۷۱) انسان را فریب می‌دهد و از یاد خدا غافل می‌کند (آل عمران/۱۸۵؛ اعراف/۵۱؛ انعام/۷۰ و ۱۳۰؛ قصص/۶۱؛ لقمان/۳۳؛ فاطر/۵؛ حدید/۲۰) دوستان و سوداگران آن خسران می‌بینند (بقره/۸۶؛ هود/۱۰۱؛ کهف/۱۰۴) مظاهر چنین دنیایی در نظر طالبان آن، نعمت، ولی از منظر توحیدی، نعمت است (توبه/۵۵؛ طه/۱۳۱؛ انعام/۴۴؛ اسراء/۱۶) چنین دنیایی در برابر آخرت ناچیز است (توبه/۳۸؛ غافر/۳۹؛ کهف/۴۶؛ شوری/۳۶؛ قصص/۶۰؛ عنکبوت/۶۴؛ اعلیٰ/۱۷) انسان را به افساد و طغیان و معصیت می‌کشاند (یونس/۸۸؛ طه/۴۵؛ ابراهیم/۳؛ قصص/۸۳؛ علق/۶ و ۷) بین آخرت و چنین دنیایی رابطه استکمالی وجود ندارد (بقره/۲۰۰) کسانی که هدف نهایی زندگی‌شان متاع چنین دنیایی است از حیوانات پایین‌ترند (محمد/۱۲). در آرمان شهر اسلامی، دنیا با چهره اول مطلوب و با چهره دوم مطرود است.

۲- رکن اسلامیت و هدایت تشریحی

۲-۱- اصل معرفت‌گرایی

در همه تمدن‌ها، توجه به دانش، تحقیق و ابتکار در زمینه‌های مورد نیاز بشر وجود

دارد. قرآن کریم نیز هر گونه گفتار و رفتاری که بر اساس علم نبوده و مستلزم تبعیت از ظن، حدس، هوی و هوس نفسانی و پیروی عواطف و امیال باشد، بر حذر می‌دارد (نجم/۲۳ و ۲۸؛ ص/۲۶؛ انعام/۱۱۶ و ۱۴۸؛ یونس/۳۶ و ۶۶؛ حجرات/۱۲). فلسفه آفرینش را شناخت خداوند و عبودیت در برابر آن بیان می‌نماید (طلاق/۱۲؛ ذاریات/۵۶) و یکی از محورهای اساسی دعوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تعلیم و تربیت مردم ذکر می‌کند (بقره/۱۵۱؛ آل عمران/۱۶۴؛ جمعه/۲).

از مردم دعوت می‌کند که با آگاهی و بصیرت ایمان بیاورند (یوسف/۱۰۸). قرآن از عقل، حواس پنجگانه و دل به عنوان ابزارهای معرفت انسان یاد می‌کند که به وی دانایی و تمایز حق از باطل را می‌دهند (نحل/۷۸؛ آل عمران/۱۹۱؛ حج/۴۶). از انسان‌ها دعوت می‌کند در اقصا نقاط زمین سیر نمایند و به مطالعه موجودات پردازند تا با چشم و گوش و عقل و دل‌شان حقانیت معارف الهی را دریابند (روم/۴۰؛ عنکبوت/۲۰؛ حج/۴۶؛ فصلت/۵۳). از این‌رو، کسانی را که از حواس و عقل خود برای شناخت حق و باطل، بهره نمی‌گیرند؛ پلید، کر، کور، گنگ و مرده معرفی می‌کند و نتیجه عدم بهرمندی از ابزارهای ادراکی را گرفتار شدن در غفلت، جهل، جمود فکری و سفاهت می‌داند و جایگاه وجودی چنین افرادی را هم سطح با حیوانات و بلکه پایین‌تر از آنان معرفی می‌نماید (یونس/۱۰۰؛ بقره/۱۸ و ۱۳۰ و ۱۷۱؛ انعام/۳۹؛ اعراف/۱۷۹؛ نمل/۸۰؛ فرقان/۴۴ و ۷۳).

در اندیشه اسلامی به همان میزان که درجات جاهلان پایین است، درجات عالمان رفیع است (مجادله/۱۱) در رفعت جایگاه علم در اسلام همین بس که نخستین آیات قرآن درباره خواندن و تعلیم و قلم است (علق/۵ تا ۱) و به قلم و آنچه می‌نویسد سوگند یاد کرده است (قلم/۱) و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که خود سرچشمه حکمت است، از درگاه خدا مسئلت می‌کند، به‌طور مستمر بر دانش وی بیفزاید (طه/۱۱۴) «در آیات بسیاری از قرآن به چشم می‌خورد که جهل و نادانی و خمود و جمود را مذمت و علم و فهم را مدح می‌نماید و انسان را به تعقل و تفکر و تدبیر و اعتبار و بحث و کنجکاوی در هر گوشه و کنار جهان آفرینش و معرفت آفاق و انفس، امر می‌کند در سنت نبوی و بیانات اهل بیت کرام او عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز صدها روایت در همین معنا که ذکر شد، می‌توان یافت (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۵۲-۵۱).

در منطق قرآن اهل علم با جاهلان هرگز برابر نیستند (زمر/۹) قرآن کریم برای روشن کردن تفاوت علم و جهل، مقصود خود را با مثال‌های مختلف بیان کرده است. در بیان قصه خلقت انسان، علم را امتیاز انسان بر ملائکه و لزوم سجده فرشتگان در برابر آدم بیان می‌کند (بقره/۳۲-۳۰) گاه عالمان را به انسان‌های بینا و جاهلان را به نابینایان (رعد/۱۶؛ فاطر/۱۹؛ غافر/۵۸) و گاه دانشمندان را به انسان‌های زنده و جاهلان را به مردگان تشبیه می‌کند (فاطر/۲۲). علم را مایه روشنایی و خشیت در برابر پروردگار معرفی می‌کند و جهل را مایه ظلمت و شرک به خدا (اعلیٰ/۱۰؛ فاطر/۲۸؛ رعد/۱۶). در یک سو عالمان را صاحبان خرد (بقره/۲۶۹؛ زمر/۹) و در سوی دیگر به همراه خدا و فرشتگان شهادت دهنده بر توحید می‌آورد (آل عمران/۱۸).

اسلام چنان ارزشی برای علم قائل است که برای فراگیری دانش، هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد، تحصیل علم را از هر منبعی و از هر کسی مجاز می‌داند. (ر.ک. عاملی، ۱۳۷۲: ۹۹-۱۱۹) «روی کرد اسلام به علم و اندیشه چنان تأثیر شگرفی در روحیه مسلمانان صدر اسلام گذاشت که در اندک مدتی جوامع اسلامی را به مراکز علم و دانش تبدیل کرد» (جعفری، ۱۳۷۹: ۱۷۳).

۲-۲- اصل خردگرایی

اسلام دین تفکر و تعمق است «قرآن کریم پر است از آیاتی که مردم را تشویق و ترغیب به تفکر و تعقل و تذکر می‌کند» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۰۱/۴) و برای قوه عاقله انسان قدرت تشخیص حق و باطل را قائل است، چنان که اگر در بحبوحه جنگ یک نفر از جبهه کفر، مهلت تحقیق و تفکر خواست تا راه حق را بشناسد، به او فرصت می‌دهد تا کلام الهی را بشنود، شاید هدایت پیدا کند (توبه/۶). انسان‌ها را به تفکر درباره هستی و کشف حقایق خلقت و فهم معارف الهی فرا می‌خواند و از انسان‌ها می‌خواهد تا با تأمل و ژرف‌نگری درهای معرفت را به روی خود بگشایند (آل عمران/۱۹۱؛ انعام/۵۰؛ یونس/۲۴؛ رعد/۳؛ نحل/۱۱ و ۴۴ و ۶۹؛ روم/۲۱ و ۲۴؛ زمر/۴۲؛ جائیه/۱۳؛ حشر/۲۱) قرآن کسانی را که اهل تفکر نیستند، سزاوار پلیدی می‌داند (یونس/۱۰۰). همچنین آیات زیادی از قرآن، معارف اعتقادی و عملی اسلام را با سبک استدلال و احتجاج عقلی، بیان می‌نمایند. هیچ یک از

این آیات نمی گوید که مقصد مرا بی چون و چرا بپذیرید، بلکه می گوید: «آزادانه به عقل سلیم تان مراجعه کنید، اگر چنانچه سخن مرا به همراه دلایل و شواهدی که ذکر می کنیم، تصدیق نمود (و قطعاً هم خواهد کرد) بپذیرید» (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۵۲-۵۱).

خدای متعال در آیات متعددی با برجسته کردن جنبه تعقل و اختیار انسان، بستر رویش فضیلت و تحقق حیات طیبه را برای انسان فراهم می کند (بقره/۲۵۶: انعام/۱۰۷؛ فاطر/۲۳؛ احقاف/۹؛ نوح/۲؛ ملک/۲۶؛ ذاریات/۵۰ و ۵۱؛ غاشیه/۲۲؛ ق/۴۵؛ نحل/۹۷). اسلام دین مباحثه، مناظره و گفتگو است. سخن خود را نه با تیغ شمشیر بلکه با سلاح اندیشه بیان می نماید، قرآن به مسلمانان توصیه می کند، تعالیم اسلام را با روش برهانی، موعظه حسنه و جدال احسن برای دیگران بیان نمایند (نحل/۱۲۵؛ عنکبوت/۴۶) از این رو، کسانی را که سخنان گوناگون را می شنوند و سخن بهتر را برمی گزینند؛ به عنوان خردمند معرفی می نماید (زمر/۱۷ و ۱۸). خود نیز برای بیان حق از هیچ راه خردپسندی دریغ نکرده است (اسراء/۸۹؛ کهف/۵۴؛ زمر/۲۷؛ روم/۵۸).

۲-۳- اصل عدالت

بر قراری عدالت اجتماعی و مبارزه با حاکمان طاغوتی بعد از دعوت مردم به توحید، یکی از مهم ترین اهداف رسالت انبیا است (حدید/۲۵؛ اعراف/۲۹؛ شوری/۱۵). در قرآن به طور مکرر تأکید شده است که خداوند ذره ای به کسی ظلم نمی کند (نساء/۴۰؛ یونس/۴۴؛ کهف/۴۹؛ زلزله/۷ و ۸). آفرینش سراسر جهان به حق و عدل صورت گرفته است (آل عمران/۱۸؛ ابراهیم/۱۹؛ نحل/۳؛ حجر/۸۵؛ عنکبوت/۴۴؛ روم/۸؛ زمر/۵؛ جائیه/۲۲؛ احقاف/۳). مفهوم عدالت در آفرینش جهان این است که خدا به هر موجودی به اندازه ظرفیت وجودی و شایستگی آن، نعمت داده است (هود/۳ و نیز: ر. ک. مکارم، ۱۳۷۴: ۳۰۲/۴). در عالم تشریح نیز امر و نهی الهی و قوانین شریعت متناسب با استعداد و توانایی هر شخص وضع شده اند (بقره/۲۸۶؛ مؤمنون/۶۲؛ طلاق/۷). با توجه به توانایی و تلاش اختیاری هر انسان برای انجام تکالیف دینی، نامه عملش بررسی و درباره او حسابرسی و قضاوت می گردد (نساء/۴۰؛ یونس/۴۷ و ۵۴؛ انبیاء/۴۷؛ زمر/۶۹ و ۷۵؛ ص/۲۸؛ غافر/۷۸). سرانجام در مرحله نهایی، پاداش یا کیفر اعمال انسان مطیع یا متمرّد نیز بر اساس

عدالت در تکوین و تشریح خواهد بود. هر کس به هر میزانی که توانایی داشته و تکلیف او هر چه بوده و بر حسب اختیارش به تکالیف خود عمل کرده، پاداش می‌گیرد یا کیفر می‌شود (توبه/۸۲؛ یونس/۲۷؛ فصلت/۲۸؛ احقاف/۱۴؛ یس/۵۴؛ طور/۱۶ و ۲۱؛ زلزله/۸-۷).

در احکام فقهی نیز صفت عدالت، در دو سطح فردی و اجتماعی بنیان بسیاری از احکام اسلامی قرار می‌گیرد. شرط عدالت در حاکم، قاضی، فقیه، شاهد و امام جمعه و جماعت، نشانه اهمیت آن، هم در بُعد فردی و هم در بُعد اجتماعی است (ر.ک. خمینی، ۱۳۸۵: ۳/۳۰۴) نتیجه عمل به بسیاری از فضایل اخلاقی و احکام شریعت اسلام پیدایش «ملکه عدالت» در وجود انسان است. از این رو، عدالت شرط ایمان هر مؤمن است (مائده/۸).

مبتنی بر عدالت در تکوین و تشریح، رکن اساسی رهبری نظام اجتماعی اسلام، عدالت است (بقره/۱۲۴) حاکم اسلامی هم باید خودش عادل باشد و هم به حق و عدل امور جامعه را سامان دهد (ص/۲۶) بهترین مایه چشم روشنی حاکم اسلامی گسترش عدالت است (انصاریان، ۱۳۷۸: نامه/۵۳).

اطلاق امر به عدالت (نساء/۵۸؛ اعراف/۲۹) و گفتار حسنه (بقره/۸۳) و نهی از کم کاری (اعراف/۸۵؛ هود/۸۵) بر لزوم رعایت عدالت و حقوق انسانی «هر کس با هر دین و مذهب و آیینی» دلالت دارد. همچنین جامعیت و فراگیری آنها «همه شئون زندگی فرد مسلمان و غیر مسلمان» را در بر می‌گیرد (ر.ک. جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۵۳-۱۵۱).

بنابراین، عدالت ورزی در روابط اجتماعی فریضه‌ای است که هر مسلمانی باید آن را میان برادران دینی خود و در ارتباط با اهل کتاب و حتی ملحدین و کفار رعایت کند. اسلام به پیروان خود اجازه نمی‌دهد نسبت به هیچ احدی در هیچ زمان و مکانی حتی در کم‌ترین سطح، ظلمی روا دارند و به‌طور مطلق قاسطین را دوست دارد (مائده/۴۲؛ حجرات/۹؛ ممتحنه/۸) به همان میزان نیز از ظالمین بیزار است (آل عمران/۷۹ و ۱۴۰؛ شوری/۴۰).

قرآن به پیروان خود تأکید دارد که نه دوستی و روابط خویشاوندی را مایه افراط سازند و نه دشمنی را سبب تفریط، بلکه عدالت را بدور از حب و بغض نسبت به همه

انسان‌ها اجرا نمایند (نساء/۱۳۵؛ مائده/۲ و ۸؛ انعام/۱۵۲). اجرای عدالت، حتی اگر موجب ضرر و زیان به خود شخص یا اطرافیانش باشد، برای تأمین مصالح عام اجتماعی لازم است (نساء/۱۳۵).

بسیاری از آیات قرآن، ظلم را به عنوان یک عامل مخرب و ویرانگر امت‌ها معرفی می‌کند. اگر در جامعه‌ای حقوق انسان‌ها پایمال گردد و ظلم و ستم بر زندگی مردم سایه افکند و روابط متقابل مردم و حکومت بر اساس عدل و میزان نباشد، سنت الهی حکم بر زوال و نابودی آن جامعه خواهد بود (هود/۱۰۲-۱۰۰ و ۱۱۷-۱۱۶).

هدف اصلی تشکیل حکومت نبوی و علوی اجرای عدالت اجتماعی است و تشکیل حکومت برای اقامه عدل و یاری مستضعفان و جلوگیری از ظلم از بزرگترین واجبات و از والاترین عبادات است (خمینی، ۱۳۸۸: ۴۰۶/۲۱). فارابی نیز، مهم‌ترین وظیفه حاکم و حکومت را اجرای عدالت در جامعه می‌داند، زیرا رسیدن به سعادت و فضائل انسانی و اخلاق حسنه فقط در سایه عدالت میسر می‌گردد (فارابی، ۱۹۹۵: ۲۲). بنابراین، باید مسلمانان از هر گونه اتکا و اعتماد به ظالمان، پرهیز نمایند (هود/۱۱۳).

در نظام اجتماعی اسلام، همه انسان‌ها در برابر قانون و شریعت الهی با هم برابرند و بین فقیر و غنی، زشت و زیبا، سیاه و سفید، حاکم و رعیت، زن و مرد هیچ تفاوت و تبعیضی وجود ندارد (نساء/۱۲۴؛ غافر/۴۰؛ نحل/۹۷؛ حجرات/۱۳؛ انبیا/۴۷؛ زلزله/۷ و ۸) در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از علل انقراض بنی‌اسرائیل «تبعیض در اجرای قوانین الهی» بیان شده است (نوری، ۱۴۰۸: ۷/۱۸) قاضی محکمه اسلامی باید در مقام قضاوت اصل بی طرفی و تساوی بین طرفین دعوا را رعایت نماید (نساء/۵۸). هر نوع ترجیح یکی از طرفین دعوا (هر چند یکی از طرفین دعوا مسلمان و طرف دیگر غیر مسلمان یا یکی با تقوا و دیگری فاسق باشد) نسبت به طرف دیگر موجب خدشه در عدالت قاضی خواهد شد (عاملی، ۱۴۱۰: ۷۲/۳).

۲-۴- اصل دعوت به نیکی و مبارزه با فساد

حیات هر جامعه‌ای در گرو زنده بودن ارزش‌های متعالی انسانی است. به تعبیر شهید مطهری «حتی مادی‌ترین مسلك‌های جهان چاره‌ای ندارند از اینکه سازمان

اجتماعی خود را بر يك سلسله اصول معنوی و شرافت‌های اخلاقی بسازند» (مطهری، ۱۳۸۶: ۶۹/۲۲). دین اسلام نیز به رعایت اصول اخلاقی در روابط اجتماعی تأکید دارد (بقره/۸۳؛ نساء/۵ و ۸). قرآن کریم رعایت ادب و احترام و اصول انسانی و ارزش‌های متعالی را نشانه رشد یافتگی و جوانمردی می‌داند و پیروان خود را به رعایت آنها دعوت می‌کند (هود/۷۸). علامه طباطبایی می‌فرماید «اسلام صفات پسندیده را از صفات نکوهیده مشخص کرده، جامعه بشری را به صفات پسندیده فرمان و از صفات نکوهیده بیم داده است آن گاه شالوده مسائل حقوقی و نظامات اجتماعی خود را که تنظیم کننده برنامه زندگی و تأمین کننده خوشبختی واقعی است بر پایه اخلاق فاضله و صفات برجسته انسانی استوار ساخته است» (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۹۱/۱).

قرآن کریم یکی از محورهای اصلی دعوت انبیا را اصلاح زندگی مردم از مفساد اخلاقی و دعوت آنان به مکارم اخلاق و صفات متعالی انسانی بیان می‌کند. (اعراف/۱۴۲ و ۱۵۷؛ آل عمران/۱۶۴؛ هود/۸۵ و ۸۸؛ مائده/۳۹؛ اعراف/۳۵؛ جمعه/۲) پیروان انبیا نیز باید با الگوگیری از راه و روش آنان، به اصلاح جامعه خود پردازند (اعراف/۱۵۷؛ احزاب/۲۱؛ حشر/۷؛ ممتحنه/۴ و ۶). قرآن کریم جامعه اسلامی را با دو شاخصه مهم معرفی می‌کند: اول میانه روی و اعتدال، دوم دعوت یکدیگر به معروف‌ها و نهی از منکرات (بقره/۱۴۳؛ آل عمران/۱۱۰). قرآن منشأ فساد مردم را جهل و فقدان عالمان ربانی تبیین کننده معارف الهی می‌داند (هود/۱۱۶). بر این اساس قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد که باید از میان آنها عده‌ای بطور خاص به شناخت احکام الهی و سپس دعوت مردم به معارف اسلام پردازند (آل عمران/۱۰۴).

بر اساس یک قاعده کلی در آیه ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾^۱ (اسراء/۸۴) گفتار و رفتار انسان‌ها معلول خلیات و اندیشه آنان است. از این رو، وقتی کافران و منافقان به قدرت می‌رسند، هم خودشان مرتکب فساد می‌شوند و هم جامعه را به فساد می‌کشانند. چون همدیگر را به انجام بدی‌ها و ترک خوبی‌ها دعوت می‌نمایند (بقره/۲۰۵؛ توبه/۶۷؛ انعام/۶؛ نمل/۳۴) و هر گاه مؤمنان و خدا باوران به قدرت می‌رسند، هم خودشان عمل

۱. «بگو: هر کس طبق روش (و خلق و خوی) خود عمل می‌کند».

صالح انجام می‌دهند و هم دیگران را امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند (حج/۴۱). با توجه به رابطه متقابل اخلاق و اندیشه با رفتار و عمل؛ اسلام برای پالایش جامعه از فساد و انحراف، اصل دعوت همگانی به نیکی و نهی از منکرات را بر همه مؤمنین واجب کرده است. چون «همان طور که فکر و اندیشه بر روی اخلاق و عمل اثر می‌گذارد، اخلاق و عمل نیز روی فکر و اعتقاد و اندیشه اثر می‌گذارد (مطهری، ۱۳۸۵: ۵۷۰/۱-۵۶۷).

امر به معروف و نهی از منکر در منطق قرآن، از خیرخواهی و محبت مؤمنین به یکدیگر نشأت می‌گیرد (توبه/۷۱). زیرا، جامعه‌ای که در آن «اصلاح مداوم» وجود داشته باشد، در معرض فساد و ظلم اجتماعی و در نتیجه نابودی قرار نمی‌گیرد (هود/۱۱۷). اما جامعه‌ای که بزرگان و صاحب منصبان آن به فسق و فجور بپردازند و رعیت هم تابع آنان باشند و هیچ کس مردم را از منکرات دور نکند در معرض نابودی قرار می‌گیرد (اسراء/۱۶).

۲-۵- اصل عمل به تعهد

عهد و پیمان و عمل به آن، یکی از عام‌ترین ارزش‌های انسانی است که هر فردی، هرچند هیچ دینی نداشته باشد، بایستی به آن ملتزم باشد. اگر افراد با هم قول و قرارهایی بگذارند اما بعد، هر کس آزاد باشد هر کاری دلش خواست انجام دهد و افراد نخواهند به عهد و پیمان‌های خود پایدار باشند، اصلاً زندگی اجتماعی معنا پیدا نمی‌کند و سنگ روی سنگ بند نخواهد شد و اساس زندگی اجتماعی بر هم خواهد خورد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۹). در جامعه اسلامی هم یکی از اصولی که التزام به آن بر همگان لازم است، عمل به تعهدات است (مائده/۱) لزوم عمل به تعهدات چنان اهمیت دارد که در ردیف ایمان به خدا، عالم آخرت، ملائکه، انبیا، کتب آسمانی و لزوم اقامه نماز و پرداخت زکات قرار گرفته است (بقره/۱۷۷) قرآن کریم یکی از ویژگی‌های متقین را عمل به تعهدات خود ذکر می‌کند (بقره/۱۷۷؛ مؤمنون/۸؛ معارج/۳۲). در روز قیامت نیز یکی از مسائلی که مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، عمل به تعهدات است (اسراء/۳۴) در این محاسبه و مؤاخذه، بین عهد با خدا و عهد با بندگان وی و نیز در متعلق عهد فرقی

نیست. یعنی طرف مقابل عهد، هر کس باشد و موضوع عهد اگر در چارچوب شریعت است، هر چیزی باشد، مهم نیست، بلکه آنگاه که انسان با کسی عهدی می‌بندد، لازم است به عهد خود وفا نماید. حتی اگر طرف مقابل مسلمان هم نباشد، تا زمانی که به عهد خود پای بند است، عمل به تعهد لازم است (توبه/۴ و ۷).

۲-۶- اصل امانت داری

در میان همه ملل و اقوام، ادای امانت یک ارزش و خیانت در امانت يك ضد ارزش محسوب می‌شود. این مسأله یکی از بدیهیات در حوزه ارزش‌ها به شمار می‌رود و هیچ انسانی در آن تردید ندارد. همه انسان‌ها قبول دارند که خیانت در امانت امری نکوهیده و زشت و درست‌کاری و امانت‌داری امری نیکو و پسندیده است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱: ۱۰۶). در جامعه مدنی اسلامی نیز رعایت امانت و برگرداندن آن به صاحب خود، امری لازم است (آل عمران/۱۶۱؛ معارج/۳۲؛ مؤمنون/۸؛ بقره/۲۸۳). خداوند متعال در قرآن به مؤمنین امر می‌کند که هر گونه امانتی را باید به صاحب آن برگردانند (نساء/۵۸). جوادی آملی در همین رابطه می‌نویسد: همان‌طور که در مسائل قضایی رعایت عدالت لازم است، در مسائل اجرایی نیز مراعات عدالت واجب می‌باشد. معنای رعایت عدالت در امانت همانا رعایت همه شئون مسئولیت‌داری است و همان‌طور که رعایت نکردن وظایف عبادی، خیانت به خداوند سبحان است و احترام نگذاشتن به رهبری رسول اکرم ﷺ خیانت به حضرت اوست، انجام ندادن وظایف اجتماعی و محترم نشمردن حقوق دیگران و کارایی کافی نداشتن در پست و مقام و خدمت نکردن به مقتضای مسئولیت و سمت، همه به عنوان خیانت در امانت به حساب می‌آید و تضییع حقوق امت اسلامی محسوب می‌شود. اثر سوء خیانت در اموال و اعراض و حقوق مسلمانان آنچنان زیاد است که در کنار خیانت به خداوند سبحان و خیانت به رسول خدا ﷺ واقع شده است (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۱۳۶-۱۶۲).

کسانی که عهده دار مسئولیت‌های اجتماعی در جامعه مدنی اسلامی می‌شوند، باید هم تخصص آن را داشته باشند و هم امانت‌دار آن مسئولیت باشند. همان‌طور که در قصه حضرت موسی عليه السلام با حضرت شعیب عليه السلام و پذیرش مسئولیت خزانه داری کل

مصر توسط حضرت یوسف علیه السلام و نیز اعلام آمادگی عفریت برای آوردن تخت ملکه سبا به تخصص و تعهد هر دو اشاره شده است (قصص/۲۶؛ نمل/۳۹؛ یوسف/۵۵). فقدان هر یک از این دو ویژگی، خیانت در امانت جامعه اسلامی است.

۲-۷- اصل تحصیل مال حلال

در جامعه اسلامی، امرار معاش و تحصیل مال، باید از مجاری قانونی و به شیوه مشروع باشد. بارزترین شیوه تبادل مال میان افراد جامعه، معامله است (بقره/۲۷۵) اما معامله نیز باید بر اساس قصد و رضایت طرفین باشد، اگر کسی مال دیگری را بدون رضایت صاحب مال تملک یا استفاده نماید، نامشروع است (بقره/۱۸۸؛ نساء/۲۹ و ۱۶۱) تحصیل ثروت از مسیری که موجب گردش پول و تولید در جامعه نمی‌گردد، حرام است (بقره/۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۸؛ روم/۳۹) همچنین، دادن رشوه یا گرفتن آن حرام است (بقره/۱۸۸) بر این اساس، اگر کسی کار معین یا مسئولیتی بر عهده گرفت که در ازای انجام آن، حقوقی دریافت می‌کند، چنانچه عمداً به وظیفه خود عمل نکند یا برای تضييع حق دیگران یا احقاق باطل و ابطال حق، مالی را دریافت کند، مرتکب حرام شده است و مالی که از این طریق به دست می‌آورد نامشروع است (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۱۲).

۳- رکن جمهوریت و اعمال اراده مردم

۳-۱- اصل کرامت انسان

نوع نگرش هر مکتبی به کرامت انسان، معیار و مبنایی برای وضع قوانین مدنی و حقوق بشر در آن مکتب می‌باشد. در بینش قرآن، انسان چنان جایگاه رفیعی دارد که می‌تواند خلیفه خدا در زمین می‌گردد (بقره/۳۰؛ ص/۲۶) سیر تکاملی خلقت بشر از جمادی، نباتی، حیوانی تا مرحله نفس ناطقه انسانی چنان جامع و کامل است (مؤمنون/۱۴؛ سجده/۹؛ تین/۴) که خداوند برای آفرینش چنین موجودی خود را به کبریائی و «احسن الخالقین» توصیف می‌کند (مؤمنون/۱۴؛ صافات/۱۲۵).

قرآن از دو ساحتی بودن وجود انسان و شرافت ساحت روحی آن که از سنخ روح الهی است، بر ساحت مادی آن سخن می‌گوید (حجر/۲۹؛ ص/۷۲؛ سجده/۹) بر اساس دو

ساحتی بودن وجود انسان و برتری یکی از آنها بر دیگری، کرامت وی نیز دو گونه است. اول کرامت ذاتی (اسراء/۷۰) در این نوع کرامت، همه انسان‌ها با هم برابرند. کسی نمی‌تواند چنین کرامتی را از کسی سلب کند مگر اینکه خود شخص با ارتکاب جنایت و خیانت آن را از خود سلب کرده باشد. کرامت ذاتی را خداوند به انسان داده و نشان دهنده آن است که بشر از لحاظ وجودی نسبت به سایر موجودات شرافت دارد. این شرافت به اعتبار عنایتی است که خداوند در آفرینش انسان لحاظ کرده است از یک سو روحی را که در کالبد انسان دمیده از سنخ روح خود آفریده (حجر/۲۹؛ ص/۷۲) از سوی دیگر خلقت انسان را مستقیم به خودش نسبت داده است (ص/۷۵) ترکیب جسم و روح انسان را در کمال اعتدال قرار داده (تین/۴) و بر خلقت چنین موجودی به خود تبریک گفته است (مؤمنون/۱۴) آسمان و زمین را مسخر او ساخته و آنچه در زمین است را برای او آفریده (جاثیه/۱۳؛ بقره/۲۹) و او را در زمین خلیفه خود قرار داده است (بقره/۳۰) همین انسان قبل از اینکه رنگ فرهنگ‌ها و آیین‌های مختلف را به خود گیرد از چنان رفعتی برخوردار بوده است که همه فرشتگان در برابر او به سجده افتادند (بقره/۳۴؛ ص/۷۳؛ حجر/۳۰) کرامت ذاتی انسان برای قرآن چنان مهم است که کشتن یک انسان بی‌گناه، برابر با کشتن همه انسان‌ها و زنده کردن یک انسان، برابر با زنده کردن همه انسان‌ها است (مائده/۳۲) چنین نگاه رفیع و فراگیری در مورد انسان‌ها در میان مکاتب فکری بشر وجود ندارد.

دوم کرامت اکتسابی یا ارزشی، مقصود از چنین کرامتی دستیابی به کمال‌هایی است که انسان در پرتو ایمان و عمل صالح خود بدست می‌آورد (حجرات/۱۳). این کرامت از به کار انداختن استعدادها و نیروهای مثبت در وجود آدمی و تکاپو در مسیر رشد و کمال و خیرات ناشی می‌شود که اکتسابی و اختیاری است و ارزش نهایی و غایی انسان به همین کرامت است» (ر.ک. جعفری، ۱۳۸۰: ۲۷۹). اسلام ضمن تأکید بر کرامت ذاتی انسان، عزت و کرامت در پرتو ایمان به خدا و عمل صالح را برجسته می‌کند (آل عمران/۶۴؛ نساء/۶۱؛ مائده/۱۰۴؛ انعام/۱۵۱؛ فاطر/۱۰؛ منافقون/۸) در پرتو ایمان و عمل صالح، حیات طیبه جامعه مدنی اسلامی شکل می‌گیرد (نحل/۹۷).

۳-۲- اصل اختیار و آزادی

مختار و آزاد بودن انسان به این معنا است که بتواند از میان راه‌ها و کارهای متعددی که پیش روی اوست، با بررسی و سنجش، یکی را برگزیند و تصمیم بر انجام آن بگیرد (رجبی، ۱۳۸۵: ۱۷۰). اراده الهی بر این است که انسان‌ها با اختیار و انتخاب خود، راه حق را برگزینند (انسان/۳؛ کهف/۲۹). در قرآن کریم از امتحان و آزمایش انسان سخن رفته است (کهف/۷؛ محمد/۳۱؛ انبیا/۳۵؛ هود/۷) انسان وقتی مورد آزمون الهی قرار می‌گیرد که «مختار» باشد و بتواند از بین گزینه‌های مختلف آنچه را دوست دارد، انتخاب نماید. علاوه بر اینکه، انذار در مورد فریب نخوردن از دنیا (لقمان/۳۳؛ فاطر/۵)؛ نکوهش و وعده عذاب جاودانه به منافقین و کفار (توبه/۶۸) و تبشیر، مدح و وعده پاداش به مؤمنین (نساء/۹۵ و ۱۲۲؛ مائده/۹؛ توبه/۷۲؛ فتح/۲۹) همه دلالت بر مختار بودن انسان از دیدگاه اسلام دارد. اگر اراده الهی بر این بود که مردم به اجبار ایمان بیاورند و از حق اطاعت نمایند، همه ابنای بشر به خدا ایمان می‌آوردند (انعام/۳۵ و ۱۰۷؛ مائده/۴۸؛ هود/۱۱۸؛ شوری/۸؛ نحل/۹۳) در این صورت نیاز به امتحان انسان‌ها نبود.

قرآن کریم گرچه بر مختار بودن انسان تأکید دارد؛ اما با اندیشه تفویض افعال اختیاری انسان، به خود وی نیز صریحاً مخالف است (مائده/۶۴؛ یونس/۶۱ و ۱۰۰؛ تکویر/۲۹) از مجموع آیات قرآن درباره خالقیت، علم، اراده و قدرت مطلق خدا و نیز ارسال رسل، ثواب و عقاب و مسئولیت انسان در مورد اعمال خود، به این نتیجه می‌رسیم که فاعلیت خداوند در طول فاعلیت انسان است. بنابراین، افعال اختیاری انسان حقیقتاً هم فعل خدا و هم فعل انسان، هم مخلوق خدا و هم مخلوق انسان است (مصباح یزدی، ۱۳۷۲: ۱۲۴-۱۰۶).

۳-۳- اصل استبداد ستیزی

تأکید قرآن بر آزادی اندیشه و عمل انسان؛ در بُعد اجتماعی مستلزم نفی استبداد است. چون استبداد ضد تفکر و انتخاب است. اینکه حضرت امیر علیه السلام به فرزند خود توصیه می‌کند که خدا انسان را آزاد آفریده و نباید انسان، بنده هیچ بنده‌ای باشد (انصاریان، ۱۳۷۸: نامه/۳۱) برای این است که تا وقتی انسان، اسیر یک قدرتی باشد،

نمی‌تواند درست بیندیشد. ذهن استبداد زده، همان چیزی را حق می‌پندارد که استبدادگر به عنوان حق، نمایش می‌دهد (غافر/۲۹) به همین دلیل، حضرت موسی در آغاز قیام خویش، مردم را به توحید و رهایی از عبودیت غیر خدا فرا می‌خواند (دخان/۱۸). بر اساس اصل عدم اطاعت از غیر خدا (نحل/۳۶؛ زمر/۱۷؛ زخرف/۲۶) هیچ انسانی حق ندارد، انسان‌های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند (آل عمران/۶۴). این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را به ما می‌آموزد که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند (خمینی، ۱۳۸۵: ۵/۳۸۸-۳۸۷).

حاکم مستبد برای شهروندان خود حق آزادی اندیشه، عقیده و بیان قائل نیست. تفکرش این است که هر کسی دست به هر کاری می‌زند بر پایه ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ (نازعات/۲۴) «من پروردگار برتر شما هستم!» باید از او اجازه بگیرد، آنچه را که او برای مردم می‌پسندد، مردم نیز باید گردن نهند (غافر/۲۹؛ اعراف/۱۲۳؛ طه/۷۱؛ شعراء/۴۹). استبداد، قوه تشخیص افراد را هدف می‌گیرد و دستگاه ادراکی و تحلیلی آنان را مختل می‌کند، وقتی تفکر را از مردم گرفت، معیارهای حق و باطل را دگرگون می‌نماید و خواسته‌های خود را به نام خیر و صلاح مردم پیش می‌برد (غافر/۲۹؛ اعراف/۱۲۳؛ طه/۷۱؛ شعراء/۴۹).

مختل کردن تعقل افراد همان تخفیف و تحقیر مردم است (زخرف/۵۴). نتیجه این تحقیر شدگی، اطاعت مطلق از حاکم مستبد است (زخرف/۵۴؛ هود/۵۹) چون وقتی ملاک‌های تشخیص حق و باطل از بین برود، مردم دست به هر کار غیر اخلاقی خواهند زد (زخرف/۵۴؛ روم/۱۰).

اسلام برای جلوگیری از استبداد، هم کنترل درونی و هم نظارت بیرونی را به کار گرفته است. از یک سو، برای رهبری جامعه شرایط خاصی مقرر نموده (ص/۲۶؛ بقره/۱۲۴) و رابطه رهبر الهی با مردم را بر پایه رأفت، محبت و لطافت اخلاقی قرار داده است (آل عمران/۱۵۹؛ انفال/۶۳) از سوی دیگر، نظارت همگانی شهروندان بر تصمیم‌گیری و اعمال حاکمان از طریق امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران/۱۰۴؛ اعراف/۱۵۷) و نیز مشارکت مردم در تعیین سرنوشت اجتماعی (آل عمران/۱۵۹؛ شوری/۳۸) را ضامن سلامت اجتماعی رفتار صاحبان قدرت قرار داده است.

۳-۴- اصل شوری و مشارکت مردم در سرنوشت اجتماعی خود

در جامعه آرمانی اسلامی، همه فعالیت‌های اجتماعی باید از یک سو، در چارچوب احکام و دستورات الهی باشد و بر مردم لازم است از تبعیت هواهای نفسانی پرهیز نمایند (بقره/۱۴۵؛ آل عمران/۷۹؛ نساء/۱۰۵؛ رعد/۳۷؛ مائده/۴۴ تا ۵۰؛ ص/۲۶) و هیچ کس، نمی‌تواند حکم الهی را تغییر دهد (احزاب/۳۶) از سوی دیگر، در مواردی که نصی وجود ندارد، باید برای تدبیر جامعه با مؤمنین مشورت گردد (آل عمران/۱۵۹؛ شوری/۳۸). مشارکت مردم در صحنه تصمیم‌گیری‌های اجتماعی، منوط به این است که با احکام الهی مخالفت نگردد (احزاب/۳۶). قوانین اسلام مرز خواسته‌های مردم است. محتوای خواست عمومی با قوانین اسلام محدود می‌گردد و نمی‌توان هر آنچه را که مردم می‌خواهند، هر چند اکثریت آنان باشند، در صورت مخالفت صریح با قوانین اسلام، پذیرفت (مطهری، ۱۳۸۶: ۲۴/۳۳۰؛ همو، ۱۳۸۵: ۲/۲۴۳).

گرچه خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته (انسان/۳؛ انفال/۵۳؛ رعد/۱۱) و به او اجازه تشکیل حکومت داده است، اما انسان حق ندارد، زندگی خود را بر مدار شریعت گریزی و دوری از دستورات الهی تنظیم کند (احزاب/۳۶؛ کهف/۲۸؛ مائده/۵۰-۴۴).

همان‌طور که تدبیر سراسر عالم تکوین به اراده الهی است و اگر غیر از خدای متعال، خدایان دیگری وجود داشته باشد، موجب فساد و نابودی عالم می‌گردد (اسراء/۴۲؛ انبیا/۲۲؛ مؤمنون/۹۱)؛ همچنین در عالم تشریح هم باید تمام قوانین به اراده الهی منتهی گردد (مائده/۴۴ تا ۵۰؛ نساء/۱۰۵؛ انعام/۵۷؛ حج/۴۱، ص/۲۶؛ یوسف/۴۰ و ۶۷) و اگر معیارهای دیگری غیر از دستورات الهی منشأ وضع قانون باشد، نظام آفرینش جهان به هم خواهد خورد (مؤمنون/۷۱). چون اکثریت مردم تابع گمان هستند (انعام/۱۱۶؛ یونس/۳۶) و هوای نفس را بر حق ترجیح می‌دهند (مائده/۴۹؛ ص/۲۶) و در جایی که حکم خدا نباشد، جز باطل چیزی نیست (یونس/۳۲).

علاوه بر این، بر اساس اصل وابستگی انسان به وجود خداوند در همه ابعاد (فاطر/۱۵؛ مؤمنون/۸۸) و نیز تناسب قوانین اسلام با ساختمان آفرینش انسان (روم/۳۰) هیچ قانونی غیر از قوانین اسلام، نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای حقیقی انسان باشد. بنابراین،

ملاک مشروعیت قوانین در حکومت اسلامی، رأی اکثریت نیست، بلکه انطباق آنها با حق و احکام شریعت اسلام است (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۷۸).

از دیدگاه فلاسفه اسلامی نیز اراده الهی بر اراده مردم مقدم است. علامه طباطبایی می‌فرماید: «اسلام بر اساس اصل واقع بینی که انسان دارد، از او می‌خواهد در همه حال پیرو حق باشد. حق، را محکوم هیچ خواسته و آرمان دیگری نکند. در اعمال خود مصالح واقعی را ملاک قرار دهد، هر چند بر خلاف میل او باشد. در جامعه نیز باید قوانین و مقرراتی اجرا شود که به‌حسب واقع به صلاح جامعه است؛ اگر چه مخالف خواست اکثریت یا اتفاق مردم باشد (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۹۱/۱-۹۰). فارابی مشروعیت حکومت را به حضور حجت الهی در رأس آن و انطباق قوانین موضوعه با اراده تشریحی الهی می‌داند (فارابی، ۱۹۸۶: ۵۰؛ همو، ۱۳۷۱: ۱۹۲؛ همو، ۱۹۹۵: ۱۲۵). از نظر ابن‌سینا نیاز جامعه انسانی به قانون شریعت، ضروری است؛ از این رو، تنظیم روابط اجتماعی در ابعاد گوناگون حیات بشر بر عهده دین است. اجرای شریعت نیز بدون کارگزار شایسته امکان‌پذیر نیست و اگر حاکم منصوب از طرف خدا باشد، اختلافات بین مردم کم خواهد شد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۳/۴۵۱-۴۵۴). از نظر ملاصدرا همان گونه که نبوت، روح شریعت است، شریعت نیز روح سیاست است. سیاست بدون دیانت مثل جسد بدون روح است. خواه عقل در تشخیص حسن و قبح و کشف باید و نباید کاملاً موفق باشد یا نباشد. غایت سیاست اطاعت از شریعت است. سیاست همچون عبد و شریعت همانند مولاست. اگر سیاست در خدمت شریعت باشد، ظاهر عالم، تابع باطن و محسوس در ظل معقول خواهد بود و جزء به سوی کل خواهد رفت (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۳۶۶-۳۶۴).

۳-۵- وحدت امت اسلام و حسن معاشرت

در تشکیل جامعه مدنی اسلامی، یکی از مؤلفه‌های اساسی، وحدت اجتماعی مسلمانان و تشکیل «امت واحده» است. هر چقدر انسجام، اتحاد و همبستگی در جامعه بیشتر باشد، از استحکام و قوت بیشتری برخوردار خواهد شد. یکی از سنت‌های الهی این است که اگر اختلافی در میان مردم یک جامعه به وجود آمد، موجب شکست آنان در برابر دشمن می‌گردد (انفال/۴۶).

از منظر قرآن کریم، اختلاف و جنگ داخلی در یک جامعه، بلای آسمانی است (آل عمران/۱۰۳؛ انعام/۶۵). در مقابل محبت و الفت، اتحاد و انسجام اجتماعی نعمت الهی است که پویایی و نشاط را به جامعه هدیه می‌دهد (آل عمران/۱۰۳).

اسلام «دارالسلام» و منادی صلح و دوستی است و همه انسان‌ها را به صلح و دوستی دعوت می‌کند (یونس/۲۵) قرآن کریم بر وحدت مسلمانان بر محور ولایت الهی و عقاید مشترک اسلامی تأکید دارد (آل عمران/۱۰۳؛ انبیاء/۹۲؛ حج/۷۸؛ مؤمنون/۵۲). دین اسلام دین گفتگو، مباحثه، برهان، دانایی و بصیرت است (نحل/۱۲۵) از این رو، اهل کتاب را هم به محور مشترک بین آنها و اسلام، دعوت می‌نماید (آل عمران/۶۴) و کسانی را که بین مردم اختلاف ایجاد می‌کنند، به شدت نکوهش می‌کند (انعام/۱۵۹).

در بینش مکتبی دین اسلام، مرز «امت اسلامی»، «فرهنگ اسلامی» است. به بیان دیگر، تحقق «امت» وابسته به قلمرو خاص جغرافیایی نیست و هیچ‌گاه در حصار آن محصور نمی‌گردد، بلکه اشتراک افراد در عقاید و باورهای دینی مَقْوَم مفهوم «امت» است (انبیاء/۹۲؛ مؤمنون/۵۲). قرآن کریم مسلمانان را در شعاع باور دینی مشترک، اعضای یک خانواده دانسته (نساء/۲۵؛ آل عمران/۱۹۵) مؤمنان را برادران یکدیگر معرفی می‌کند تا هر مؤمنی رنج و شادی مؤمن دیگر را رنج و شادی خود بداند (حجرات/۱۰) و هر نوع امتیاز غیر اعتقادی نظیر جنسیت، ثروت، قدرت، نژاد، وطن و غیره را نامشروع اعلام می‌کند (غافر/۴۰؛ قصص/۶۷؛ طه/۸۲؛ مریم/۶۰؛ نحل/۹۷).

یکی از اصول روابط اجتماعی اسلام که موجب اُلفت و وحدت در میان آحاد جامعه اسلامی و در ارتباط با سایر ملت‌ها، می‌گردد، حسن معاشرت است. منطق قرآن در باب روابط حسنه اجتماعی مبتنی بر تقسیم جامعه به دارالاسلام و دارالکفر است. کسانی که خارج از دین اسلام هستند یعنی «دارالکفر» بر دو گروه تقسیم می‌شوند. گروه اول «دارالهدنه» است یعنی، کسانی که با مسلمانان در حال جنگ نیستند و امکان زندگی مسالمت آمیز با آنها وجود دارد. بر قراری روابط حسنه و رفتار عادلانه با این گروه خوب است. در عین حال، روابط حسنه با آنها نباید از اعتدال خارج و موجب ایجاد وابستگی گردد (ممتحنه/۸) گروه دوم «دارالحرب» است یعنی، کسانی که در صدد ایزد دینی مسلمین و اضرار به مال و جان آنان می‌باشند با این دسته از

کفار نه تنها محبت کردن جایز نیست بلکه مسلمانان باید انزجار و دشمنی خود را با آنها آشکار نمایند. نکته مهم این است که اگر برخی از مسلمانان به این فرمان الهی توجه نکنند و نسبت به این گروه از کفار گرایش قلبی پیدا کنند، در این صورت از گروه آنان به حساب خواهند آمد (مائده/۵۱ تا ۵۷؛ ممتحنه/۹).

قرآن کریم، خُلق نیکو و حسن معاشرت پیامبر اکرم ﷺ با مردم را یکی از نعمت‌های الهی به آن حضرت ذکر می‌کند که باعث جذب مردم به اسلام گردید (آل عمران/۱۵۹) اسلام عدالت ورزی و حسن معاشرت با هر کسی را تحسین می‌کند (بقره/۸۳؛ ممتحنه/۸؛ حجرات/۹-۱۳؛ مائده/۴۲) و پیروان خود را ملزم می‌نماید که قطع نظر از هر مخاطبی، سخنشان را مؤدبانه، مستدل و مستند بیان کنند (حج/۲۴؛ اسراء/۲۳؛ بقره/۸۳؛ نمل/۲۲؛ نساء/۹؛ احزاب/۷۰).

۳-۶- اصل استقلال

استقلال جامعه اسلامی به این معنا است که تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در فرآیند مدیریت جامعه بر پایه مصالح و منافع مسلمین باشد و قدرت‌های بیگانه یا عوامل نفوذی آنها نتوانند در جهت منافع خود و علیه منافع جامعه اسلامی، دستگاه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری را در موضع انفعال قرار دهند.

اصل حاکم بر رابطه جامعه اسلامی با سایر جوامع، آیه نفی سبیل است (نساء/۱۴۱) نفی سبیل اطلاق دارد یعنی نباید هیچ قدرت خارجی در هیچ بُعدی بر سرنوشته مسلمانان تسلط پیدا کند. بنابراین، همان‌طور که جامعه زوایای گوناگون دارد، استقلال آن هم ابعاد مختلفی را شامل می‌گردد. جامعه اسلامی باید در بُعد فرهنگی (مائده/۴۸؛ انعام/۱۰۶؛ اقتصادی (بقره/۱۴۴)؛ سیاسی (نساء/۵۹؛ نور/۳۵) و نظامی (انفال/۶۰) مستقل از بیگانگان باشد. اسلام برای کسب علم از دیگران، محدودیت قائل نیست اما وابستگی علمی را هم بر نمی‌تابد (توبه/۱۲۲).

قرآن کریم استواری، خودکفایی و استقلال جامعه اسلامی را به گیاهی تشبیه می‌کند که رشد کرده و روی پای خود ایستاده و موجب شگفتی کفار شده است (فتح/۲۹) استقلال جامعه اسلامی چنان مهم است که حتی اگر مستلزم تغییر قبله باشد،

قبله مسلمانان از بیت المقدس به مسجد الحرام تغییر می‌کند (بقره/۱۵۰). استقلال محصول خودباوری است و تا ملتی خود را باور نداشته باشد و به ظرفیت‌ها و توانایی‌های خود در عرصه اجتماعی ایمان نداشته باشد، نمی‌تواند در تاریخ و عرصه بین‌الملل نقش آفرین باشد. قرآن «ایمان به خدا» را به عنوان میراث معنوی هویت ساز و متمایز کننده جامعه اسلامی معرفی می‌کند، اگر مسلمانان بر این هویت تکیه کنند، در برابر قدرت‌های دیگر احساس ضعف، سستی و حقارت نخواهند کرد (آل عمران/۱۳۹ و ۱۶۴؛ جمعه/۲؛ محمد/۳۵).

نتیجه‌گیری

با تبیین اصول بنیادین جامعه اسلامی، وجوه تمایز آن با جوامع دیگر، آشکار می‌گردد. این اصول فراتر از زمان، مکان، تعلقات قومی و طبقاتی هستند. بنیادی‌ترین اصل جامعه اسلامی ولایت تکوینی و تشریحی خداوند است، همان‌طور که عالم تکوین بر مدار ولایت الهی است، عالم تشریح و تقنین هم باید بر مدار ولایت الهی باشد. انبیای الهی مبعوث شدند تا زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها را در مسیر ولایت الهی و رسیدن به سعادت حقیقی، هدایت نمایند.

بر اساس رکن ولایت و هدایت تشریحی، بالاترین فضیلت فردی و اجتماعی در جامعه اسلامی، قُرب و رضوان خداوند است که تحصیل دانش و خردورزی دو بال رسیدن به آن هستند. عدالت، چتر امنیت اجتماعی است. چون همه مسائل در هر سطحی باید بر معیار عدالت باشد. همان‌طور که اساس خلقت بر مدار عدالت است. همه شهروندان مکلف هستند با مفاصد، مبارزه نمایند و زمینه تحقق فضایل را فراهم کنند. ضرورت عمل به تعهد، مراودات اجتماعی را مستحکم می‌کند. اصل امرار معاش حلال، سدی در برابر شکل‌گیری روابط ناسالم اجتماعی است و در نهایت اصل امانت داری ضمن ایجاد اعتماد اجتماعی، مناصب مدیریتی را به عنوان امانت الهی به اهلس یعنی شایستگان، می‌سپارد.

رکن سوم جامعه اسلامی بیانگر نوع نگرش اسلام نسبت به جایگاه انسان در خلقت و نقش مردم مؤمن در تعیین سرنوشت اجتماعی است. در جامعه اسلامی انسان از یک

سلسله حقوق انسانی برخوردار است در عین حال که می‌تواند با اعمال اراده مناسبات اجتماعی خود را رقم بزند، مسئولیت‌هایی هم دارد. خاستگاه حقوق و مسئولیت انسان هر دو خداوند است. اینکه انسان دارای چه حقوقی است و چه مسئولیت‌هایی دارد، هر دو بر اساس امر و نهی الهی تعیین می‌گردد. کرامت ذاتی انسان، آزادی اندیشه، لزوم مشورت با مردم، نفی استبداد، ضرورت حفظ استقلال جامعه، حفظ وحدت و انسجام اجتماعی شاخص‌های اهتمام اسلام به حضور مردم و نقش آفرینی آنها در صحنه اجتماع است.

کتاب‌نامه

۱. انصاریان، حسین، ترجمه نهج البلاغه، چاپ اول، تهران، پیام آزادی، ۱۳۷۸.
۲. ابراهیم‌زاده آملی، نبی‌الله، حاکمیت دینی، چاپ اول، تهران، نمایندگی ولی فقیه در سپاه، ۱۳۷۷.
۳. ابن سینا، حسین، الشفا، الالهیات، تصحیح: سعید زاید، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۴. —، الاشارات والتنبیها، شرح خواجه نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین رازی، چاپ اول، قم، بلاغت، ۱۳۷۵.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ دوازدهم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
۶. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، چاپ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴.
۷. جعفری، محمدتقی، حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی، ۱۳۸۰.
۸. —، فرهنگ پیرو فرهنگ‌پیشرو، چاپ دوم، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۷۹.
۹. جوادی آملی، عبدالله، اخلاق کارگزاران، چاپ چهارم، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۲.
۱۰. —، فلسفه حقوق بشر، چاپ اول، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵.
۱۱. جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی، چاپ هفتم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
۱۲. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، چاپ اول، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع)، ۱۴۰۹.
۱۳. خامنه‌ای، سید علی، بیانات، سایت: www.kHAMENEI.IR
۱۴. خمینی، روح‌الله، صحیفه نور، چاپ چهارم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵.
۱۵. —، ولایت فقیه، چاپ بیستم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸.
۱۶. رجبی، محمود، انسان‌شناسی، چاپ نهم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵.
۱۷. طباطبایی، محمدحسین، روابط اجتماعی در اسلام، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۲.
۱۸. —، مجموعه رسائل، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۱۹. —، معنویت تشیع، به اهتمام محمد بدیعی، چاپ سوم، قم، انتشارات تشیع، ۱۳۸۶.
۲۰. —، المیزان، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۱.
۲۱. —، بررسی‌های اسلامی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، چاپ دوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸.

۲۲. —، تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی، قم، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۲۳. —، رسالت تشیع در دنیای امروز، چاپ دوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۲۴. —، مرزبان وحی و خرد، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۲۵. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، چاپ اول، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، مصحح علی احمد، چاپ اول، قم، دارالمعارف الإسلامية، ۱۴۱۱.
۲۷. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، محقق / مصحح: سید محمد کلانتر، چاپ اول، قم، کتابفروشی داورى، ۱۴۱۰.
۲۸. —، زین الدین بن علی، منیة المرید، تحقیق رضا مختاری، چاپ دوم، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۲.
۲۹. فارابی، محمد بن محمد، المله، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۶.
۳۰. —، آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها، شرح و تعلیق: علی بن ملحم، چاپ اول، بیروت، مکتبۃ الهلال، ۱۹۹۵.
۳۱. فارابی، محمد بن محمد، سیاست مدنیة، ترجمه وحاشیة، سیدجعفر سجادی، چاپ دوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
۳۲. مصباح یزدی، محمد تقی، رستگاران، تدوین و نگارش محمد مهدی نادری قمی، چاپ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱.
۳۳. —، معارف قرآن: خداشناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۲.
۳۴. مطهری، مرتضی، صدرا، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۶.
۳۵. —، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، چاپ سیزدهم، تهران، صدرا، ۱۳۸۵.
۳۶. مفید، محمد بن محمد نعمان، المقنعة، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰.
۳۷. مکی عاملی، محمد، القواعد و الفوائد، مصحح سید عبدالهادی حکیم، چاپ اول، قم، مکتبۃ المفید، بی تا.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ سی و دوم، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۴.
۳۹. ملاصدرا شیرازی، صدرالدین محمد، الشواهد الربوبیة، تعلیقه ملاهادی سبزواری، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، مشهد، افست نشر مرکز دانشگاهی، ۱۳۶۰.
۴۰. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۶۵.
۴۱. نراقی، احمد، عوائد الأيام، قم، بصیرتی، ۱۴۰۸.
۴۲. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، چاپ اول، قم، آل‌البتیة، ۱۴۰۸.
۴۳. واعظی، احمد، جامعه دینی و جامعه مدنی، چاپ اول، قم، پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷.
۴۴. هاتینگتون، ساموئل، نظریه برخورد تمدن‌ها، ترجمه مجتبی امیری وحید، تهران، وزارت خارجه، چاپ هفتم، ۱۳۸۶.